

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث گذشته

در بحث گذشته گفتیم اشکالی که صاحب مدارک در قاعده جب دارد یک اشکال عقلی است و بر اساس این اشکال عقلی صاحب مدارک می‌گوید این قاعده جب باید کشف از این کند که قضا بر کافر واجب نبوده است. اصل اشکال را گفتیم و پاسخ‌های متعدد از این اشکال را سال گذشته در کتاب الحج مفصل مورد بحث قرار دادیم و آنها را تکرار نمی‌کنیم. در ادامه به چند مطلب اشاره می‌کنیم:

مطلب اول

این نکته را توجه داشته باشید که مرحوم خوئی تصریح می‌کند به اینکه اشکال صاحب مدارک متین است و اشکال را می‌پذیرد. بعد می‌فرماید اگر اجماعی قائم شد بر اینکه اگر یک کافری مات کافراً این قضایی که باید انجام می‌داده برایش عقاب می‌شود، اگر در این فرض است که طبعاً این فرض از مورد اشکال خارج است، اگر یک کافری قضاء نماز را انجام نداد و مات کافراً، اجماع داریم که این یعاقب يوم القيامة. محقق خوئی یک راه فنی برای اینکه این عقاب از باب تفویت ملاک است، چون ملاک را از بین برده و تفویت کرده، که البته ما گفتیم با مبنای خود ایشان هم سازگاری ندارد ولی این ارتباطی به قاعده جب ندارد.

آنجا این مسئله تفویت الملائک تقریباً به عنوان یکی از جواب‌های اشکال صاحب مدارک مطرح شد، اما اینجا اصل اشکال را ایشان قبول می‌کند و می‌گوید متین جداً، بعد می‌گویند اگر اجماعی داشته باشیم که کافر اگر قضا را انجام نداد و مات کافراً، این عقاب می‌شود يوم القيامة، توجیهش این است که بگوئیم این تفویت الملائک کرده است.

مطلب دوم: دیدگاه محقق خوئی در تعلق خطاب به کفار

نکته‌ای که مربوط به چند جلسه گذشته است، چون مطلب مهمی است اشاره کنم؛ ملاحظه فرمودید که مرحوم خوئی تصریح می‌کنند و اینها جزء مبانی ایشان است که کافر اهلیت برای خطاب ندارد، نظیر این مطلب در کلمات صاحب جواهر هم هست، صاحب جواهر یک چنین مطلبی از عباراتش استفاده می‌شود که مرتد، درباره مرتد این حرف را می‌زند. در اینکه مرتد بعد از اینکه ارتداد پیدا کرد بگوئیم نه، اینجا تکلیف اصلاً ندارد کالبهائم است، حتی صاحب جواهر از این عنوان که اگر کسی مرتد شد زن او باید عده وفات نگه دارد، خود این قرینه است، وقتی کالمیت شد قابلیت تعلق خطاب ندارد.

محقق خوئی هم نظیر این مطلب را اینجا فرمودند که کافر اصلاً صلاحیت تعلق خطاب ندارد و کالبهائم و المجانین است. در بحث اینکه المکلفون بالفروع یک چنین مبنایی را اتخاذ کردند، ما عرض کردیم نمی‌شود این را پذیرفت، بگوئیم کافری که مشرک است یا کفر دارد از قابلیت تعلق خطاب خارج است.

یکی اینکه اگر از قابلیت تعلق خطاب خارج است، پس قابلیت تعلق خطاب به اینکه اسلام هم بیاورد ندارد! در حالی که همه فقها می‌گویند همین کافر هر روزی که توبه نکند و به اسلام برنگردد خودش یک معصیتی برایش هست؛ یعنی خطاب به اینکه تو باید اسلام بیاوری و به خدا برگردی، این را همه فقها قبول دارند. بگوئیم این قابلیت تعلق خطاب اسلام دارد، قرآن هم دارد که «فَإِنْ اسْلَمُوا»^[1]؛ یعنی تو به اینها بگو «اسْلَمُوا فَإِنْ اسْلَمُوا»، بگوئیم قابلیت تعلق خطاب به اسلام دارد ولی قابلیت تعلق خطاب به صلّ ندارد، چطور می‌شود این را ملتزم شد؟!

اینجا ایشان تمسک می‌کند به روایتی که «الناس يأْمرون بالاسلام ثم بالولاية»، که اینها را جواب دادیم، ولی سخن دیگری که ایشان دارد این است که می‌گوید: کافر «لا شأْنِيَّه له في الخطاب فهو كالبهائم، فهو كالمجانين، كالصبيان»، ما می‌خواهیم ببینیم این حرف درست است یا نه؟ عرض کردم شبیهش صاحب جواهر در مرتد این مطلب را دارد، این از بحث‌های روز هست و نمی‌خواهم وارد این بحث‌ها بشویم، ولو قرآن می‌فرماید اینها «كالانعام بل هم اضلّ» هستند که قبلاً گفتیم معنایش عدم صلاحیت تعلق خطاب نیست، كالانعام یعنی همان طوری که به انعام خطاب نمی‌شود به اینها هم خطاب نشود! تشبیه از جهت دیگری است.

پس این اولین نقضی که ما بر ایشان داریم که می‌گوئیم شما که می‌فرمائید این خطابات به کافر تعلق ندارد کالبهائم است پس چرا خطاب اسلام را قبول دارید؟ اسلموا را قبول دارید، وجوب توبه برای آنها هم فوری است منتهی توبه از شرک، توبه از کفر، توبه که فقط از معاصی نیست، اگر کسی کافر شد، ارتدّ، «يجب عليه أن يتوب فوراً»، وجوب توبه برای او فوری است.

بنابراین نظر مشهور درباره خطاب «أقيموا الصلاة» آن است که شامل مسلمان، کافر، مرتد، منافق و همه می‌شود، یعنی این یک مبنایی است که مشهور دارند و ما هم قبول داریم. به حسب اطلاق وقتی می‌گوید «يا ايها الناس اعبدوا ربكم» همه را شامل می‌شود، حتی در جایی که آمنوا هم دارد، چون در «يا ايها الذين آمنوا كتب عليكم الصيام»، نمی‌خواهد بگوید روزه فقط برای مؤمنین واجب است که البته محقق خوئی یکی از استدلال‌هایی که داشتند که کفار مکلف به فروع نیستند همین تعابیر است، یا ايها الذين آمنوا در این تعابیر تشریفاً آورده شده نه به عنوان قید احترازی، برای اینکه اینها زودتر امتثال می‌کنند و الا قید موضوعی نیست.

پس یک اشکال ما به مرحوم خوئی اینکه ایشان می‌فرماید کافر کالبهیمه است، می‌گوئیم پس چرا خطاب به اسلموا متوجه آن است؟

نکته‌ای پیرامون آیه حجاب

در این آیه حجاب، «يا ايها النبي قل لازواجك و بناتك و نساء المؤمنین» (سوره احزاب، آیه 59) یک عده‌ای همین روزها در فضای مجازی می‌دیدم که می‌گویند نساء المؤمنین یعنی زن‌هایی که خودشان مؤمن هستند حجاب برایشان واجب است، حال اگر یک زنی مسلمان شد یا مسلمان بود یا مؤمن بود حجاب برایش واجب است! اما اگر یک زنی در خانواده لایالی ولو مسلمان هم باشد حجاب واجب نیست!

یا یک نتیجه‌گیری‌های خیلی عجیب و غریبی می‌خواهند بکنند، این نساء المؤمنین از باب اضافه‌ی موصوف به صفت است، به این معنا که «نساء من القوم المؤمنین» یعنی از میان مسلمان‌ها و زن‌ها. دیگران می‌گویند نساء المؤمنین یعنی زنی که شوهرش مؤمن است، اگر زنی شوهرش مؤمن نیست برایش واجب نیست! در حالی که این از باب اضافه موصوف به صفت است. لذا در بعضی از روایات آمده که «النساء المؤمنات»، در بعضی از تعابیر داریم تطابق هم ندارد این از باب اضافه موصوف به

صفت است.

تازه از باب اضافه‌ی موصوف به صفت، همان حرفی که درباره یا ایها الذین آمنوا می‌گوئیم اینجا هم می‌گوئیم، یک عده‌ای از فقها می‌گویند برای زن‌های کافره حجاب واجب نیست، روی قول اینکه می‌گوئیم الکفار مکلفون بالفروع باید بر آنها هم حجاب واجب باشد بعد بگوئیم الکفار مکلفون بالفروع درباره زن تخصیص خورده روی نساء المؤمنین که بگوئیم زنی که مسلمان هست حجاب بر او واجب است. در نتیجه تخصیص می‌زند الکفار مکلفون بالفروع را، بیاید این مخصص او واقع بشود.

یک بحث این است که نمی‌گوئیم بر آنها حجاب واجب است می‌گوئیم نظر به آنها جایز است، بین اینکه بگوئیم کافره احترام ندارد، اگر بخواهیم این تعبیر محقق خوئی را کنیم کالبهائم که نمی‌شود این روزها این تعبیر را کرد، بگوئیم کافره حرمت ندارد، مسلمان احترام دارد، لذا بر اجنبی نظر به مو و بدن و گردن زن اجنبیه نمی‌تواند کند، چون احترام دارد، کافره احترام ندارد و نظر به او جایز است، آن هم نظر من غیر ریبّه، به موی او نظر کنید، شما رفتید در کشور خارجی زنهایی که در آنجا هستند در خیابان، بیمارستان، مغازه، اشکالی ندارد به موی او هم نگاه کند، اما من غیر ریبّه، ولی همین نظر من غیر ریبّه به زن مسلمان جایز نیست. بین اینها فرق وجود دارد، بین اینکه «يجوز النظر إلى الكافرات»، این ملازم نیست با اینکه «لا يجب على الكافرات الحجاب»، بر آنها هم حجاب واجب است، مشهور فقها وقتی می‌گویند «الکفار مکلفون بالفروع»؛ یعنی آنها هم مکلف به حجابند، هم مکلف به نخوردن شرب خمر و زنا نکردن هستند، به همه اینها مکلف هستند.

بنابراین اگر بخواهیم بگوئیم این آیه حجاب این قاعده الکفار مکلفون را تخصیص می‌زند این هم بعید است، می‌گوئیم بر زن‌های مؤمن (بنا بر اینکه این اضافه موصوف به صفت باشد) در مقابل مسلمان هستند، زنهای مسلمان، این بخواهد مخصص او بشود خودش بعید است که بگوئیم فقط آیه می‌گوید حجاب بر اینها واجب است! مثل مرحوم خوئی که می‌فرماید این قاعده را ما قبول نداریم در این آیه هم می‌فرمایند: بله، حجاب فقط برای زنهای مسلمان واجب است. برای زنهای یهودیه و مسیحیه واجب نیست، حالا هم که واجب نیست نظر به او هم جایز است، وقتی بر آنها واجب نبود این ملازمه را دارد که يجوز النظر.

می‌گوئیم روی مبنای مرحوم خوئی که می‌فرماید: «الکفار مکلفون بالفروع» ما قبول نداریم، روی این مبنا محقق خوئی حجاب را باید بر چه کسی واجب بداند؟ برای زنهای مسلمان، پس برای زنهای کافره حجاب واجب نیست، اما روی مبنای مشهور (که ما هم تابع مشهوریم) می‌گوئیم کفار مکلف به فروع هستند پس بر آنها هم حجاب واجب است. پس این نساء المؤمنین می‌آید تخصیص می‌زند او را و می‌گوئیم نماز، روزه، حج، بر شما واجب است اما حجاب واجب نیست.

به نظر ما این خیلی بعید و مشکل است، تخصیص هم یک مقدارش باید عرفی باشد، عرف قبول نمی‌کند که این مخصص آن قاعده بخواهد قرار بگیرد، پس باید بگوئیم این نساء المؤمنین نظیر یا ایها الذین آمنوا است که آنجا شما تشریفاً می‌گوئید که کتب علیکم الصیام وجوب صیام بر همه است، مسلمان، کافر، منافق، مرتد، این هم همین است و از این قبیل است.

یک عده‌ای به نحو دیگری معنا کرده و می‌گویند: زن مردان مؤمن، اگر یک زنی شوهرش مؤمن نبود، یک. یا یک زن مجردی است، من دیدم در فضای مجازی که متأسفانه بعضی‌ها ادعای حوزوی بودن می‌کنند و می‌گویند اگر یک زنی مجرد است و اصلاً مرد ندارد حجاب برایش لازم نیست. اگر یک زنی شوهر دارد و شوهرش مؤمن نیست فرض کنید قبلاً مؤمن بوده و بعد مرتد شده، باز بر این زن حجاب واجب نیست! این چه تفسیر به رأی‌هایی است که دین را منهدم می‌کند! اینکه واقعاً ضرورت دارد ما درس بخوانیم، اجتهاد، بعضی می‌گویند مجتهد شدی چه می‌شود؟ مجتهد بشویم که جلوی این شبهات واهی را بگیریم، این شبهه قبلاً نبوده است.

این مقداری که در دین اسلام نسبت به مذاهب دیگر انعطاف به خرج داده شده، دین اسلام می‌گوید: من یک باغچه‌ای دارم و یک

مزرعه‌ای دارم برای رشد بهترین گیاه‌ها، اما یک سموم و آفاتی دارد که بر اساس ادله‌ما تمام مذاهب آفت می‌شود، ولی ببینید چقدر انعطاف به خرج داده؟ چقدر رحمت در آن وجود دارد، چقدر بزرگواری در آن وجود دارد اما باز می‌آیند اسلام را خشن نشان می‌دهند.

اشکال دوم

یک جواب دومی هم در همان بحث‌ها مرحوم والد ما در مقابل محقق خوئی داده و می‌فرماید: این با مذاق شرع سازگاری ندارد، برخی از آقایان گاهی دنبال این عنوان مذاق شرع هستند! مرحوم خوئی در باب اینکه مرجع تقلید چرا نمی‌تواند زن باشد، همه ادله را رد می‌کند که مرجع باید مرد باشد، آخر الامر می‌فرماید: ما از مذاق شرع استفاده می‌کنیم که این امور مهمه که محل مراجعه مردم هست زن نباید متصدی آن بشود.

مرحوم والد ما نیز اینجا به مذاق شرع استدلال کردند و می‌فرمایند که کفار هم مخاطب هستند این همه آیات قرآن که خطاباتی به کفار وجود دارد، دستوراتی هست، البته بعضی‌هایش از ادله الکفار مکلفون بالفروع می‌شود، در جایی که می‌فرماید انفاق کنند، «و اذا قيل لهم انفقوا مما رزقكم الله»، این که ارشادی نیست! بلکه مولوی است، «قال الذين كفروا للذين آمنوا انطعم من لو يشاء الله اطعمه ان انتم الا في ضلال مبين»^[2].

پس ایشان فرمود: مذاق شرع و روش شارع این است که در خطابات تفکیک نمی‌کند که این خطاب فقط برای مسلمان باشد، خطاباتش به همه تعلق پیدا می‌کند، «لله على الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلا»^[3] همه را شامل می‌شود، می‌گوید لله على الناس. اگر ما بخواهیم بگوئیم اینها تکلیف برای مسلمین است باید بیائیم این «ناس» را تقیید بزیم برای مسلمان‌ها، چقدر موجب تقیید در آیات قرآن می‌شود؟ این هم بیانی است که ایشان در رد فرمایش مرحوم خوئی دارند.

جمع‌بندی بحث

در عبارت امام خمینی رسیدیم به اینکه قضا بر مرتد واجب است، گفتیم کافر اگر مسلمان شد قضا برایش واجب نیست و «الاسلام يجب ما قبله» جریان پیدا می‌کند، اما الاسلام يجب در مورد مرتد جریان ندارد. بعد می‌فرماید: «و تصح منه و إن كان عن فطرة على الاصح»؛ آیا توبه مرتد فطری مورد قبول است یا نه؟ ما در همان بحث‌های سال گذشته آیاتی را از قرآن درباره ارتداد پیدا کردیم؛ چون عده‌ای می‌گویند در قرآن برای قتل مرتد دلیلی نداریم! ما چند آیه را سال گذشته بحث کردیم.

بررسی قبول توبه مرتد فطری

از بحث‌هایی که کردیم این بود که آیا توبه مرتد فطری پذیرفته می‌شود؟ در مورد توبه مرتد ملی همه می‌گویند مورد قبول است، آیا توبه مرتد فطری مورد قبول هست یا نه؟ پنج قول ذکر کردیم و گفتیم امام یک تعبیری در کتاب الارث دارد و یک تعبیر در کتاب الحدود دارد که به حسب ظاهر مخلط هستند. یک جا می‌فرماید: «لا تقبل توبته لا ظاهراً و لا باطناً»، یک جا می‌فرماید «تقبل باطناً و لا تقبل ظاهراً»، اینجا هم می‌فرمایند «و تصح منه یعنی تصح التوبة» از این مرتد و إن كان عن فطرة، این بحث مبنایی است و آنجا ما همین نظر را پیدا کردیم که توبه مرتد فطری قبول است.

این آیه شریفه سوره مبارکه بقره در ذهنتان باشد: «و من يرتدد منكم عن دينه فيمت و هو كافر»^[4]، این و هو كافر قيد احترازی است؛ یعنی اگر «یمت و ليس بكافر»، معلوم می‌شود که توبه‌اش قبول می‌شود، از خود آیه فهمیده می‌شود. در آنجا چند دلیل و مؤیداتی آوردند و توبه‌ی مرتد فطری را هم مرحوم امام و هم مرحوم سید، هم محقق همدانی قبول دارند اما فقها و قدامای از فقها توبه مرتد فطری را قبول ندارند، اما ما توبه مرتد فطری را قبول کردیم.

اگر از شما بپرسند ثمره قبول توبه مرتد فطری چیست؟ برای این که در توبه مرتد فطری، سه حکم دارد: یقتل، اموالش به ارث رسیده می شود و زنش هم باید عده وفات نگه دارد، اینها از احکام مرتد فطری است و لذا آنجا گفتیم بحث این است که در غیر این صورت، ابن جنید می گفت اگر مرتد فطری توبه کرد اینها هم پیاده نمی شود، ولی سخن درستی نیست.

بحث این است که در غیر این احکام ثلاثه، حال اگر یک مرتد فطری بین خودش و خدا توبه کرد، اینجا می گویند بدنش پاک می شود، نمازهایی که از حالا می خواند صحیح است، قضای نمازهایی که انجام می دهد صحیح است، اگر یک مرتدی بعد از ارتدادش توبه کرد قبل از اینکه او را بکشند پنج تا معامله انجام داده، این معاملاتش صحیح است. نسبت به اموال گذشته اش به ارث می رود، ولی الآن یک کسی چیزی به او هبه کرد و با این مالی که هبه شده زمینی خرید و فروخت و معاملاتش انجام داد، این معاملاتش صحیح است و اینها را مالک می شود، این هم نتیجه قبول مرتد فطری.

اگر کسی گفت قبول نیست و اگر نماز هم بخواند به درد نمی خورد پاک نیست و نجس است، مثلاً وقتی ما می گوئیم قبول است یعنی یک روز هم مانده که اعدامش کند پاک می شود، هر رکعت نمازی هم بخواند نمازش صحیح است.

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1] . سوره آل عمران، آیه 20.

[2] . سوره یس، آیه 47.

[3] . سوره آل عمران، آیه 97.

[4] . سوره بقره، آیه 217.